

ISAM ON
252556

later, such as Anatolia, a phenomenon analyzed in Chapter 9.¹⁹ Whether the issue was conquest or conversion is itself a knotty one, but the conquests in general occurred early and conversion subsequently occurred over the following centuries.²⁰ Persia was no latecomer to Islam.

CONTEXTS AND AUTHORSHIP

Revolt, localism, transition, and political instability characterize the social, political, and military contexts in the centuries and decades surrounding the composition of the five main texts I analyze in this study. Despite the fact that they were composed in different regions of Persia over several centuries, contexts of the production of *Tārīkh-i Bukhārā*, *Tārīkh-i Bayhaq*, *Tārīkh-i Qum*, *Tārīkh-i Sīstān*, and *Tārīkh-i Tabaristān* are all marked by conflicts between local authorities – be they dynasts, the patriciate, princes, or rebels – and the increasingly decentralized Abbasid caliphate. When read within this framework of revolt and transition in the Persian peripheries, the authors’ and translators’ imperative to present these communities as bastions of political legitimacy and religious authority appears as a natural outcome of the center-periphery and numerous local-versus-local power struggles that continuously occurred in the centuries and decades surrounding the composition of these texts.

POLITICAL AND MILITARY TURNING POINTS IN THE CASPIAN REGION

Narrative and numismatic evidence alike point to the resistance to caliphal authority and consequent rebellions that marked the Caspian region

¹⁹ On the Arab conquest of Khurasan, the importance of the city of Tūs, and issues of political legitimation, see Parvaneh Pourshariati, “Khurasan and the Crises of Legitimacy: A Comparative Historiographical Perspective,” in *Views from the Edge: Essays in Honor of Richard W. Bulliet*, edited by, Neguin Yavari, Lawrence G. Potter, and Jean-Marc Ran Oppenheim (New York: Columbia University Press for the Middle East Institute, Columbia University, 2004), 208–229.
²⁰ What conversion actually meant in the earliest centuries following the conquests is most convincingly described as a social movement and a social conversion. As Bulliet describes it, “conversion to Islam in the early Islamic period was more a matter of social behavior than of religious belief,” in which an individual left one religious community to join another one that was initially primarily Arab in terms of race and customs. Conversion came first and learning doctrine followed, as “a convert first became a member of the Muslim community and later discovered, or tried to discover, what it meant to be a Muslim.” Bulliet, “Conversion Stories in Early Islam,” 128–129; 131.

in the centuries preceding Ibn Isfandiyyār’s composition of *Tārīkh-i Tabaristān* in the early part of the seventh/thirteenth century. The region of Tabaristan is located along the southern shore of the Caspian Sea in modern-day Iran, a region known today as Mazandaran.²¹ The Zaydi ‘Alids were an important component of Caspian rebellion and resistance. During the mid-third/ninth century, the Zaydi ‘Alids established their Imamate in Tabaristan and Jurjan, and during the tenth century the Zaydi ‘Alids extended their presence beyond these two provinces.

In the mid-third/ninth century, the Abbasid caliphate of al-Musta‘īn Billāh (AH 248–252/862–866) was marked by rebellions in multiple sites across the caliphate, and Tabaristan was no exception. In Rayy, an individual named Muḥammad b. Ja‘far rebelled in support of the Tabaristani ‘Alid Ḥasan b. Zayd, who had already rebelled in Tabaristan. In Qazwin, Ḥasan b. Isma‘īl al-Kurkī led a rebellion that also sucked in Qum, which then rebelled during the reign of al-Mu‘tazz Billāh (252–255/866–868). The rebellion in Tabaristan was the most severe, when in 249/863 the ‘Alids, led by Ḥasan B. Zayd, seized Amul and established the Zaydi state in Tabaristan, which the ‘Alids maintained for several decades.²²

The Zaydi ‘Alids were strategic in their use of alliances, agreements, and relationships with competing powers in the region. By the latter half of the fourth/tenth century, the ‘Alids built alliances with the Samanids and Ziyards; made agreements with Daylami chieftains Mākān b. Kākī, Asfar b. Shīrawayh, and Layla b. Nu‘mān; maintained a balance of power in Jibal with the Samanids, Ziyarids, and Buyids; and maintained a political equilibrium in Khurasan with the Saffarids and the Khujistani rebel Aḥmad b. ‘Abd Allāh.²³

ibn isfandiyyar (090461)

TĀRĪKH-I TABARISTĀN AND ITS AUTHOR, IBN ISFANDIYĀR

Bahā al-Dīn Muḥammad ibn Ḥasan ibn Isfandiyyār (d. after 613/1217), known as Ibn Isfandiyyār, composed *Tārīkh-i Tabaristān* in the early

²¹ The boundaries of medieval Mazandaran included Tabaristan, Ruyan, and Astarabad (formerly known as Gurgan), and was bounded on the north by the Caspian Sea. V. Minorsky and R. Vasmer, “Māzandarān,” *EI2*.
²² Aram Vardanyan, “Numismatic Evidence for the Presence of Zaydī ‘Alids in the Northern Jibāl, Gīlān and Khurāsān from AH 250 to 350 (AD 864–961),” *The Numismatic Chronicle* 170 (2010): 355–374.
²³ Vardanyan, “Numismatic Evidence for the Presence of Zaydī ‘Alids.”

02 Kasım 2018

MADE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GÖRÜLEN DOKÜMAN

ابن اسفندیار، محمد بن حسن

ابن اسفندیار، محمد بن حسن

به قلعه سُرخاب بن باو، از امرای باوندی، فرستاد. افزون بر این، ابن اسفندیار پس از مدتی از آمل به ری و سپس به بغداد سفر کرد. بعید نیست که این مسافرت‌های او به قصد اجرای مأموریتی بوده باشد (طاهری شهاب، ص ۴۵).

ابن اسفندیار تا سال ۶۰۶ ق در بغداد به سر برد، اما در این سال تصمیم گرفت که به مازندران برگردد. با این حال، به علت کشته شدن شمس الملوک، حامی خود، از رفتن به مازندران خودداری کرد و عازم ری شد (صفا، ج ۲، ص ۱۰۱۷-۱۰۱۸؛ صدیقی افشار، همان‌جا). در این زمان، بزرگان طبرستان این سرزمین را به سلطان محمد خوارزمشاه تسلیم کردند و ابن اسفندیار اخبار این حوادث را در آغاز کتاب خود آورده است (ابن اسفندیار، ص ۱؛ حمیدی، ص ۲۰۱).

ابن اسفندیار در ری به دارالکتب مدرسه شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار رفت و آمد می‌کرد. او در آن‌جا کتابی را که ابوالحسن بن محمد یزدادی در تاریخ گاوبارگان طبرستان به عربی نوشته بود به دست آورد و این کتاب را به فارسی ترجمه کرد و آن را اساس تألیف خود در باب تاریخ طبرستان قرار داد (ابن اسفندیار، ص ۴-۵).

در همین زمان، ابن اسفندیار نامه‌ای از پدرش مبنی بر دعوت او به بازگشت به طبرستان دریافت کرد. پس به آمل رفت و چندی را در آن دیار ماند، اما چون حرفه‌اش او را به خدمت در دستگاه سلاطین الزام می‌کرد، ناگزیر راه خوارزم را در پیش گرفت (صفا، ج ۲، ص ۱۰۱۸؛ صدیقی افشار، همان‌جا). نزدیک به پنج سال در خوارزم به گردآوری اسناد و مدارک کتاب خود مشغول بود تا این‌که، بر حسب تصادف، اسناد و مدارکی از نامه تنسر، وزیر اردشیر بابکان، در یک کتاب‌فروشی به دست آورد (بیات، ص ۲۱۲) و این نامه را که به زبان عربی بود (— اذکائی، بخش ۱، ص ۹۸) برای نخستین بار به پارسی برگرداند و آن را در سرآغاز کتاب خود، تاریخ طبرستان، آورد (کرستن‌سن، ص ۸۲؛ — بزرگر، ج ۳، ص ۱۲۰-۱۲۱).

ابن اسفندیار تاریخ طبرستان را در حدود سال ۶۱۳ ق تکمیل کرد. از این تاریخ به بعد، از احوال او آگاهی چندانی در دست نیست و معلوم نیست که آیا هم‌چنان در خوارزم

تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالتقانه. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۹۸۸). البیاض و التیاض، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی. حالت، ابوالقاسم (مقدمه بر تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران) — ابن اثیر، ۱۳۷۱. خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۹۳۱). تاریخ بغداد أو مدینة الاسلام، قاهره، مکتبة الخانجی. ذهبی، محمد بن احمد (۱۹۵۶). تذکره الحفاظ، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی. ذهبی، محمد بن احمد (۱۹۹۳). سر اعلام النبلاء، تحقیق دکتر بشار عواد معروف، بیروت، رسالت. زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۰). الاعلام، بیروت، دارالعلم، چاپ پنجم. صفدی، خلیل بن ابیک (۲۰۰۰). الوافی بالوفیات، تحقیق ترکی مصطفی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.

ابن اسفندیار، محمد بن حسن

(مازندران — خوارزم ۶۱۷ ق یا بعد از آن). کاتب، تاریخ‌نگار، ادیب شیعه ایرانی، در قرون ۶ و ۷ ق، هم‌عصر پادشاهی سلطان محمد خوارزمشاه و یورش مغولان به ایران.

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار معروف به «ابن اسفندیار» از مردم آمل. قزوینی به این مطلب اشاره کرده که ابن اسفندیار نام خود را در ابتدای کتاب، محمد بن حسن بن اسفندیار نوشته است (قزوینی، ج ۲، ص ۱۸). اما عباس اقبال، در حواشی کتاب حدائق السحر (ص ۱۴۷)، و مجتبی مینوی، در مقدمه بر نامه تنسر (ص «ط»)، از او به نام بهاء‌الدین کاتب یاد کرده‌اند. پدرش، حسن بن اسفندیار، ادیب و شاعر بود و بیش از صد سال زندگی کرد. درباره زمان تولد ابن اسفندیار در منابع سخنی به میان نیامده است (رئیس‌آتشی، ص ۱۳) و تنها می‌دانیم که او در مازندران به دنیا آمده است (نام‌آوران فرهنگ ایران، ص ۵۶۹).

دقیقاً روشن نیست که ابن اسفندیار تحصیلات ابتدایی‌اش را در کجا گذرانده است؛ زیرا منابع در این باره متفق‌القول نیستند، اما دست‌کم می‌دانیم که بخشی از تحصیلات ابتدایی خود را در شهر آمل گذرانده است (بزرگر، ج ۳، ص ۱۱۹؛ صدیقی افشار، ص ۹).

ابن اسفندیار در روزگار جوانی در خدمت ملوک آل باوند بوده (صفا، ج ۲، ص ۱۰۱۷؛ حمیدی، ص ۲۰۱؛ صدیقی افشار، همان‌جا) و در آن‌جا از حمایت حسام‌الدوله ملک اردشیر بن حسن باوندی و پسرش، نصیرالدوله شمس‌الملوک رستم بن اردشیر، برخوردار گردیده است (غفاری، ص ۹۱؛ صدیقی افشار، همان‌جا). گویا ابن اسفندیار در دربار ملک اردشیر سمت رسمی داشته؛ زیرا وی ابن اسفندیار را یک‌بار

ذیل مدخل). همچنین آگاهی‌های بسیاری دربارهٔ افراد مشهور محلی و شاعرانی که به زبان طبری شعر سروده‌اند در آن آمده است. این کتاب، دارای چهار بخش است و بخش پایانی آن دربارهٔ آل بویه و آل زیار و ابتدای تاریخ آل باوند بوده که از میان رفته است (ابن اسفندیار، صفحات متعدد). این کتاب بیش از یک قرن پیش، توجه خاورشناسان را به خود جلب کرد و ادوارد براون خلاصه‌ای از این اثر را به زبان انگلیسی ترجمه و در ۱۹۰۵م منتشر کرد. متن فارسی کتاب نیز به تصحیح عباس اقبال، در ۱۳۲۰ ش، در تهران به چاپ رسیده است (صدری افشار، ص ۹-۱۰).

منابع:

- ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ش.
براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار، تهران، ۱۳۵۷ ش.
دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۳، ذیل «ابن اسفندیار»، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
صدری افشار، غلامحسین، تاریخ در ایران، تهران، ۱۳۴۵ ش.
قزوینی، محمد، یادداشت‌ها، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷ ش.
نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴ ش.

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار، تاریخ‌نگار ایرانی اواخر سدهٔ ششم و اوایل سدهٔ هفتم هجری است (قزوینی، ج ۲، ص ۱۸).

از مردم آمل بود که نزد پدری ادیب پرورش یافت و مردی دانشمند و صاحب‌کمال بار آمد. سپس، به دربار فرمانروایان باوندی (آل باوند) راه یافت و از حمایت حسام‌الدوله اردشیر بن حسن باوندی (۵۶۷-۶۰۲ ق) و پسرش، شمس‌الملوک، بهره‌مند شد. وی در حدود ۶۰۶ ق به بغداد سفر کرد و از آنجا به قصد عراق عجم خارج شد، اما چون در همان زمان خبر کشته شدن نصیرالدوله رستم بن اردشیر بن حسن، فرزند حامی خود، را شنید، عازم ری شد (نفیسی، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ابن اسفندیار، ص ۱-۴؛ صدری افشار، ص ۹).

از آن پس، طبرستان به قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه پیوست و او به دربار شاه نامدار خوارزم راه یافت و در ۶۱۳ ق کتاب خود را به نام تاریخ طبرستان تألیف کرد. تاریخ طبرستان از اسناد بسیار مهم دربارهٔ نهضت‌های ملی ایران است. با توجه به اشاره‌های ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می‌توان با یقین گفت که وی تا ۶۱۳ ق در قید حیات بوده است، ولی به درستی معلوم نیست که آیا در حملهٔ مغول به خوارزم، در ۶۱۷ ق، در آن شهر بوده و کشته شده، یا پیش از آن به زادگاه خود در مازندران بازگشته است (نفیسی، همان‌جا؛ براون، ص ۱۶۷).

اثر ابن اسفندیار، قدیم‌ترین کتاب در تاریخ طبرستان است. انشای آن بسیار فصیح است، ولی لغات عربی بسیاری در آن به کار رفته است. بخش‌های نخستین این کتاب شامل مطالب افسانه‌ای است، اما اطلاعات تاریخی و جغرافیایی آن دربارهٔ طبرستان پس از اسلام ارزشمند و مستند است (دائرةالمعارف بزرگ،

İbn İsfendiyar

204. Qāḍī Hishām³ (or: Hujaim⁴) is known only from Ibn Isfandyār (writing in 613/1216-7), who enumerates him among the holy men of Ṭabaristān and then proceeds to quote a long macaronic poem, that is to say a farcical composition in Persian, but with a large admixture of Arabic and pseudo-Arabic (i.e. Persian words with Arabic case-endings pinned on to them), beginning: *aī ba farhang u 'ilm daryā'u * laisa mā-rā ba juz tu hamtā'u*.

Ibn Isfandyār, *Tārīkh i Ṭabaristān*, ed. 'A. Iqbāl, Tehran 1320sh./1941, I p. 131-5 (the poem is also in Browne's epitome, p. 81-5, with variants); Hidāyat, *Majma'* I p. 465 (quoting Ibn Isfandyār); Khayām-pūr p. 629 ('Hujaim i Āmulī').

³Thus in Browne's Mss.

⁴Iqbāl and Hidāyat give the name as *hujm*, which can hardly be read other than as Hujaim.

MAKDE YAYIMLANDIRKAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

30 TEM 2008

- Ibn Isfandiyyar

mann, S II, 334). His father, who died in 955/1548-9, was also a renowned man of letters. Ibn 'Isā, "no mean poet and a superb prose stylist", was secretary of the sultans 'Abd Allāh al-Ghālib bi 'llāh (964-81/1557-74) and Abū Marwān 'Abd al-Malik (983-6/1576-8), became *wazīr al-kalam al-a'lā*, "First Secretary of State", to the sultan Aḥmad al-Manṣūr al-Dhahabī ([q.v.], 986-1012/1578-1603), and was attached to the staff of the sultan's son Ma'mūn, governor of Fās from 986/1578. It was no doubt in the service of this sultan that he composed his *Kitāb al-mamdūd wa 'l-maḥṣūr min sanā' al-sultān Abi 'l-'Abbās al-Manṣūr*, the title of which al-Maḥḥārī admired. He was, nevertheless, imprisoned in Fās and his property was confiscated by Ma'mūn, who was notorious for his bad character, and he died, and was perhaps even killed, in prison in 990/1582-3. Ma'mūn was later reproached for this act. A fragment of an anonymous chronicle containing, among others, copies of documents composed by Ibn 'Isā, is either part of his work or derived from it; one report, addressed to the sultan in 988/1579-80, presages the fall from favour of the author.

Bibliography: G. Paniel, in *Hesperis*, 1949, 244 f.; 1954, 147-53; E. Lévi-Provençal, *Chorfa*, 97; Ibn al-Kāḍī, *Durrat al-hidjāl*, i, 51, no. 146 (on his father), 258, no. 656; al-Fiṣṭālī, *Manāhil al-ṣafū* (*Mukhlaṣar al-djuz' al-thānī*), Rabat 1964, 244 f.; al-Maḥḥārī, *Nafḥ al-fīb*, Cairo 1949, ix, 289; *Chronique anonyme de la dynastie sa'dienne*, 84 f. (transl. E. Fagnan, *Extraits inédits relatifs au Maghreb*, 422); al-Ifrānī, *Nuzhat al-hādī*, text, 163, 180; transl. 270, 290; Aḥmad b. Khālid al-Nāṣirī al-Salāwī, *K. al-Istiqṣā'*, v, Casablanca 1955, 169; Fr. tr. by his son, M'hammed 'En Naciri, in *AM*, xxxiv (1936), 303 and n. 1; 'Abbās b. Ibrāhīm al-Marrākushī, *al-'Īlām bi-man ḥall Marrākush wa-Aghmāṭ min al-a'lām*, iv, 191. (J. SCHACHT)

○ IBN 'ISĀ b. MADJD AL-DĪN [see AK ḤIṢĀRĪ].

◀ IBN-ī ISFANDIYĀR, BAHĀ' AL-DĪN MUḤAMMAD b. ḤASAN, Persian historian. Our knowledge of him is based almost entirely on the scanty information which he provides about himself incidentally in the introduction to his *Ta'rikh-i Ṭabaristān*, a history of his native land, Ṭabaristān, and the only work of his known. He was attached to the court of the Āl-i Bāvand rulers of Ṭabaristān, and received generous patronage from Ḥusām al-Dawla Ardashīr b. Ḥasan (567/1171-2—602/1205-6). In 606/1210, returning from Baghdād to 'Irāk-i 'Adjam, he learned of the assassination of his patron's son and successor Rustam b. Ardashīr. Grieved by this event, he spent two months in Rayy, where in the course of his reading he came across a copy of Abu 'l-Ḥasan al-Yazdādi's Arabic work (now apparently lost) on the history of Ṭabaristān. To make it more widely known, he decided to make a translation of it into Persian, supplementing it with an account of his patron, Ardashīr, his ancestors and his descendants. Soon after preparing a first draft, however, he received a letter from his father, who entreated him to put an end to his wanderings and settle at home, apparently Āmul. His visit to his father was marred, however, by disturbances in the region, and following an urge to travel again, he soon left Āmul for Khwārazm, which he describes as a prosperous city and a great seat of learning. Here, after a sojourn of five years, during which he apparently gathered further material for his History, he found in a bookshop a copy of Ibn al-Muḥaffa's translation into Arabic of the epistle of Tansar [q.v.], the chief priest of Ardashīr the Sāsānid, to Djuṣnasaf,

the prince of Ṭabaristān. By including in his History a translation into Persian of the epistle, he has preserved for us this significant piece of Pahlavi literature (see A. Christensen, *Iran sous les Sassanides*, Paris 1944, pp. 58-9, and PAHLAVI).

The *Ta'rikh-i Ṭabaristān*, which he was still writing in 613/1216-7, contains much useful historical, geographical and biographical information. It is also of literary interest, and preserves a number of verses in Ṭabari dialect. A later and anonymous hand has brought the history of events from 606/1210, when the first domination of the Āl-i Bāvand ended in Ṭabaristān, up to ca. 750/1349, when their second domination came to an end. The added section, found in most manuscripts, is taken mostly from Awliyā' Allāh Āmulī's *Ta'rikh-i Rūyān*, completed apparently in 764/1362.

Bibliography: *Ta'rikh-i Ṭabaristān*, ed. 'A. Iḳbāl, Tehrān 1941, introd. and 1-8; *An abridged translation of the History of Ṭabaristān*, by E. G. Browne, Leiden and London 1905; Storey, *ii*, 359-61; Browne, *ii*, 479-80. (E. YAR-SHATER)

✕ IBN ISHĀK, MUḤAMMAD b. ISHĀK b. YASĀR b. KHĪYĀR (according to some sources, b. KHABBĀR, or KŪMĀN, or KŪTĀN), one of the main authorities on *al-sīra al-nabawiyya*, along with Mūsā b. 'Uḳba and al-Wākidi. His *kunya* is variously given as Abū 'Abd Allāh or Abū Bakr. On the whole, the former is the better substantiated and the confusion may have resulted from the fact that he had a brother called Abū Bakr (*Udabā'*, vi, 400). He was born in Medina in about 85/704, and, according to the majority of the sources, died in Baghdād in 150/767—alternative dates for his death are 151, 153—and, in one case (*W'afayāt*, i, 612), as early as 144/761-2. He was buried in the cemetery of Khayzurān, near the grave of Abū Ḥanifa.

His grandfather, Yasār, was among those taken prisoner at 'Ayn al-Tamr in 12/633-4 and, according to Yāqūt and al-Baghdādī, was one of the first captives sent by Khālid b. al-Walīd to Abū Bakr in Medina. He became the slave of Kaṣy b. Maḥrama b. al-Muṭṭalib b. 'Abd Manāf b. Kuṣayy and, having accepted Islam, was manumitted and became his *mawlā*, thus acquiring the *nisba* al-Muṭṭalibī. His three sons, Mūsā, 'Abd al-Rahmān, and Ishāk, were all known as transmitters of *akhbār*. Ishāk married the daughter of another *mawlā* and from this marriage Ibn Ishāk was born.

There are no details of his early life, but in view of the family nature of early *akhbār* and *hadīth* transmission, it was natural that he should follow in the footsteps of his father and uncles and become specialized in these branches of knowledge. He must have acquired an early reputation as a scholar for al-Zuhri, who died in 124/741-2, to have spoken of him as "the most knowledgeable of men in *maghāzī*" (*Uyūn al-athar*, i, 8). In 119/737 he came to Alexandria and studied under Yazīd b. Abī Ḥabīb. Subsequently, as Ibn Ḥaḍjar puts it, "he related on the authority of a group of the people of Egypt traditions which no one else related on their authority, so far as I know" (*Tahdhīb*, ix, 44). J. Fück has suggested that Ibn Ishāk returned to Medina from Egypt, before departing finally for 'Irāk. There are frequent references to his having left Medina "of old". This is substantiated by the fact that he has only one transmitter among the people of Medina, Ibrāhīm b. Sa'd (*Udabā'*, vi, 399). His leaving Medina is usually attributed to the enmity of two men, Hishām b. 'Urwa and Mālik b. Anas. Hishām b. 'Urwa is said to have objected to Ibn Ishāk relating traditions on

-ibn isfendiyyar

ابن اسفنديار وكتابه: تاريخ طبرستان

لأستاذ الدكتور عبد العزيز مصطفى يقوش
قسم علم اللغة والدراسات السامية والشرقية

ظهرت في أواخر القرن الرابع الهجري بعض كتب التواريخ المحلية، من بينها :
« تاريخ بخارى » ، من تأليف النرشخي سنة ٩٤٢ م (٣٣١ هـ) ، « تاريخ قم »
وقد تم تأليفه للصاحب اسماعيل بن عباد حوالي سنة ٩٨٩ م (٣٧٩ هـ)
« تاريخ طبرستان » ، من تأليف اليزدادي .

وقد كتبت هذه الكتب جميعا في الأصل باللغة العربية ، ولكن تراجعها هي
التي بقيت لنا حتى الآن (١) .

وسوف أتناول بالبحث « تاريخ طبرستان » الذي قام « ابن اسفنديار »
بترجمته الى الفارسية ، كما أشار هو نفسه في مقدمة كتابه الى هذا الموضوع (٢) .
وقبل أن أشعر في الحديث عن الكتاب ، أود أن ألقى نظرة سريعة على
« ابن اسفنديار » ، والتعريف بكلمة طبرستان ، أما ابن اسفنديار : فهو :
بهاء الدين محمد بن الحسن بن اسفنديار الكاتب ، من المؤرخين المشهورين
في ايران ، ومع ذلك فانا لا نعرف الكثير عن حياته (٣) ، اللهم الا ما ذكره هو
نفسه من أخبار قليلة عن بعض تنقلاته في كتابه « تاريخ طبرستان » .

- (١) تاريخ الادب في ايران من الفردوسي الى السعدي . براون . ترجمة د.
ابراهيم أمين الشواربي . ص ١٣١ - ١٣٢ .
- (٢) تاريخ طبرستان مقدمة الجزء الاول . ابن اسفنديار . ص ٤ ، ٥ .
تهران . ١٣٢٠ .
- (٣) انظر : دائرة المعارف الاسلامية . الترجمة العربية . ص ٢١٤ . طبع
دار الشعب ، وكذلك : Anthologie Persane. Henri Masse. P. 116.

وتتضح لنا مدى تقدمية نظرة الرماني هذه اذا ما قارناها بالنظرة التي سادت
في عصور التخلف البلاغي الى المحسنات البديعية باعتبارها قيمة في ذاتها ، تلك
النظرة التي جنت على البلاغة وعلى الأدب كليهما أكبر جناية .

ويستمر الرماني على هذا المنوال في تناوله لبقية الأبواب العشرة ، على
تفاوت في مدى اهتمامه بكل العنصرين اللذين يتألف منهما بناء الصورة البلاغية،
وان لم يصل في بقية الأبواب الى مستوى توفيقه في أربعة الأبواب السالفة .

وبهذه الرؤية النقدية الثابتة ترك الرماني أثره العميق في مسار التأليف
البلاغي والنقدي ، وبهذه النظرات النافذة في ماهية الصورة البلاغية وضع
أساسا ومهد طريقا لدراسة الصورة البلاغية لو قيس لبلاغتنا أن تواصل السير
فيه لكان لها تاريخ آخر ، غير ذلك التاريخ الذي صنعت عصور العقم والجمود
التي سيطرت على مسار التأليف البلاغي ردحا طويلا ، والتي ما زلنا نعاني من
آثارها حتى الآن .

Hawliyatı Külliyesi Dar'ül-Ulum,

ceded - V, s. 79 (1974-1975) 1976-Cahire.

makale s. 79-105 arası.

Dergi / Kitap
Kütüphanede Mevcuttur

2 MAYIS 1992

۱/۸۶). البته تاریخ یاد شده با توجه به سال شروع تألیف کتاب (پس از آمدن مؤلف به ری در ۶۰۶ ق) تقریبی می‌نماید. او به طور یقین تا ۶۱۳ ق/ ۱۲۱۶ م در قید حیات بوده و تا این زمان مشغول نگارش تاریخ خود بوده است. به درستی معلوم نیست که آیا او در حمله مغول به خوارزم در ۶۱۷ ق/ ۱۲۲۰ م در آن شهر بوده و کشته شده، یا پیش از آن به زادگاه خود در مازندران بازگشته است.

اثر ابن اسفندیار قدیم‌ترین کتاب در تاریخ طبرستان است. انشای آن بسیار فصیح است، ولی مؤلف در استعمال لغات عربی افراط ورزیده است. بخشهای نخستین این کتاب حاوی مطالب افسانه‌ای است، ولی در مورد طبرستان پس از اسلام، اطلاعات تاریخی و جغرافیایی آن ارزشمند و مستند است، به ویژه آگاهیهای بسیاری در مورد افراد مشهور محلی و شاعرانی که به زبان طبری شعر سروده‌اند، در آن به دست داده شده است. این کتاب در چهار «قسم» است، بخشهای پایانی آن که در خصوص آل بویه و آل زیار و ابتدای تاریخ آل باوند بوده از میان رفته است. ادوارد براون خلاصه‌ای از این اثر را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و در ۱۹۰۵ م منتشر ساخته است. متن فارسی آن همراه با ذیلیهایی که دیگران بر این کتاب افزوده‌اند، در ۱۳۲۰ ش در تهران به کوشش عباس اقبال آشتیانی به چاپ رسیده است (نک: تاریخ طبرستان).

مأخذ: ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ش؛ ادبیات تهران، خطی؛ اقبال، عباس، مقدمه بر تاریخ طبرستان (نک: ابن اسفندیار در همین مأخذ)؛ براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، ۱۳۵۷ ش؛ قزوینی، محمد، یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷ ش؛ کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵ ش؛ نیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران، ۱۳۴۴ ش. سید علی آل داود

ابن اسلنت، ابوقیس انصاری خطمی (د ۱ ق/ ۶۲۲؟)، شاعری جاهلی و رئیس شاخه‌ای از قبیله اوس. زندگی او مانند زندگی بیشتر شاعران جاهلی به افسانه آمیخته است و چنان است که در بسیاری از روایات مربوط به او می‌توان تردید کرد. نام او را در منابع کهن صیغی آورده‌اند (ابن هشام، ۶۰۱؛ ابن دُرید، ۴۴۸؛ ابن سعد، ۴/ ۹۴؛ جاحظ، الحيوان، ۱۹۷/۷؛ طبری، تاریخ، ۳۵۹/۲)، اما در منابع متأخر، نامهای دیگری نیز به او داده‌اند: حرب (بني نقطه)، صرمة (ابن حجر، ۱۶۱/۴. نام دوم اشتباه است و نام اول نیز احتمالاً حرث = حارث بوده است)، عبدالله (همانجا؛ ابن بدران، ۴۵۴/۶؛ ابن اثیر، أسد، ۲۷۸/۵)، حارث (همانجا) و عبیدالله (ابن کثیر، الهدایة، ۱۵۳/۳). با اینهمه ابوالفرج (۱۶۱/۱۵) به صراحت می‌گوید که جز این اسلنت، نامی برای او نمی‌شناخته است (قس: عباسی، ۱۸۸).

هنگامی که میان اوس و خزرج جنگ به پا شد، وی رهبری قبیله خود را به عهده گرفت (ابوالفرج، همانجا؛ ابن اثیر، الکامل، ۶۷۶/۱). گویا در خلال همین جنگها بود که پسرش قیس را از دست داد

قاهره، مطبعة السعدي، ذهبي، شمس الدين محمد، العبر، بيروت، ۱۴۰۵ ق؛ زرکلی، خيرالدين، الاعلام، بيروت، ۱۳۸۶ م؛ زغلول سلام، محمد، الادب في العصر المملوكي، قاهره، دار المعارف؛ صفدي، خليل بن ابيك، الوافي بالوفيات، به کوشش ددرينگ، دمشق، ۱۹۵۳ م؛ ظاهريه، خطي (شعر، تصوف)؛ کتبي، محسنين شاکر، فوات الوفيات، به کوشش احسان عباس، بيروت، ۱۹۷۴ م؛ ياقعي، عبدالله بن اسعد، مرآة الجنان، بيروت، ۱۳۹۰ ق/ ۱۹۷۰ م؛ نیز: EI^۲ - ايران نازکشان

ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب (زنده در ۶۱۳ ق/ ۱۲۱۶ م)، تاریخ‌نگار ایرانی اواخر سده ۶ و اوایل سده ۷ ق/ ۱۲ و ۱۳ م (قزوینی، ۱۸/۲). از احوال او آگاهیهای زیادی در دست نیست. در مقدمه اثر برجسته‌اش، تاریخ طبرستان، به سرگذشت خود اشاره‌هایی دارد. وی بخشی از دوران زندگانی خود را در دربار پادشاهان آل باوند (هم) به سربرد (نیسی، ۱۲۹/۱) و در آنجا از حمایت حسام الدوله اردشیر بن حسن باوندی (۵۶۷-۶۰۲ ق/ ۱۱۷۲-۱۲۰۶ م) برخوردار بود. پیش از سال ۶۰۶ ق به بغداد سفر کرد و در ۶۰۶ ق از آنجا به قصد عراق عجم خارج شد، اما چون در همان اوقات خبر کشته شدن نصیرالدوله رستم بن اردشیر بن حسن فرزند حامی خود را شنید، به سوی ری آمد. طبرستان موطن ابن اسفندیار از آن پس به خواست بزرگان آنجا تحت قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه در آمد و او خبر این حوادث را در آغاز کتاب خود نوشته است (ص ۱). دوران توقف او در ری حداقل دو ماه به طول انجامید (ص ۴). در این شهر بود که در کتابخانه مدرسه رستم بن علی بن شهریار، کتابی را که ابوالحسن بن محمد یزدادی در تاریخ گویارگان طبرستان به عربی نوشته بود، به دست آورد و بر آن شد که کتاب را به عنوان اساس کار خود به فارسی برگرداند (صص ۴-۵). اندک زمانی پس از ترجمه کتاب، هنوز آن را از سواد به بیاض نبرده بود که به دعوت پدر به وطن خود مازندران (احتمالاً آمل) بازگشت و پس از توقفی کوتاه، راه خوارزم در پیش گرفت (صص ۵-۷). این شهر، به گفته او، در آن وقت شهری آبادان و با رونق و میعادگاه دانشمندان بود. ۵ سال از توقف او در خوارزم گذشته بود که روزی در بازار کتابفروشان و صحافان آن شهر ترجمه عربی ابن المقفع از نامه تنسر را به دست آورد. تنسر، موبد بزرگ اردشیر بابکان، این نامه را به جُستَنف (گشنسب)، شاه طبرستان، نوشته و او را به اطاعت اردشیر خوانده بود. ابن اسفندیار این متن را به فارسی ترجمه کرد و آن را در مدخل تاریخ طبرستان خود قرار داد (صص ۷-۸؛ ۱۶۶-۱۶۷) و بدین‌سان این اثر گرانبهای ادبیات پهلوی را از گزند روزگار حفظ کرد.

نامه تنسر یکی از مهم‌ترین اسنادی است که راجع به تشکیلات زمان ساسانیان نوشته شده است (کریستن سن، ۸۲). ابن اسفندیار در ۶۰۳ ق/ ۱۲۰۶ م به نگارش تاریخ خود مشغول بوده است، چه در یک جای آن اشاره می‌کند که در این زمان، ۴۰۰ سال از شهادت امام رضا (ع) (۲۰۳ ق/ ۸۱۸ م) می‌گذرد (ص ۲۰۳؛ قس: ادبیات تهران،

A Catalogue of Arabic manuscripts on Medicine and Science in the Wellcome Historical Medical Library. London, 1967. p. 156. F. Keshavarz. *A Descriptive and Analytical Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the Wellcome Institute for the History of Medicine*. London, 1986. pp. 123-29, 340-42. L. C. MacKinney and T. Herndon. "American Manuscript Collections of Medieval Medical Miniatures and Texts," *Journal of History of Medicine* 17, 1962. pp. 284-307. esp. pp. 293, 295. Monzawī. *Noṣṣahā* I, pp. 508-09, 585-87. Mošār. *Fehrest* I, col. 903; II, col. 2645. M. Najmābādī. *Fehrest-e ketābhā-ye čāpī-e fārsī-e jebbī wa fonūn-e vābasta ba jebb*. Tehran, 1342 Š./1963. col. 254. L. Richter-Bernburg. *Persian Medical manuscripts at the University of California*, Los Angeles. Malibu, 1978. pp. 46-53, nos. 32-39. Rieu. *Catalogue Manuscripts* II, pp. 467b, 470-71. For Majūsī, see P. de Koning. *Trois traités d'anatomie Arabes*. Leiden, 1903.

Secondary sources: E. G. Browne. *Arabian Medicine*. London, 1921. p. 93; tr. M. Rajab-nīā as *Tebb-e eslāmī*. Tehran, 1351 Š./1972. p. 128. D. Brandenburg. *Islamic Miniature Painting in Medical Manuscripts*. Basel, 1982; 2nd ed., 1984. pp. 31-39, 211-215 (for the reproduction of some of the figures). C. Elgood. *A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate ... from the Earliest Times to the Year A.D. 1932*. London, 1951. pp. 332-47; repr. with corrections. Amsterdam, 1979. A. Fonahn. *Zur Quellenkunde der persischen Medizin*. Leipzig, 1920. pp. 3-4. M. Frank. "Manuscript Anatomical Illustration of the Pre-Vesalian Period." in L. Choulant, ed., tr., and annotated M. Frank. *History and Bibliography of Anatomical Illustration*. Chicago, 1920; rev. ed., New York, 1945. pp. 49-72. R. French. "An Origin for the Bone Text of the 'Five-Figure Series,'" *Sudhoff Archiv für Geschichte der Medizin und der Naturwissenschaften* 68/2, 1984. pp. 143-57. B. Gray. *Persian Painting*. Lausanne, 1961. pp. 13-14. R. Herrlinger. *History of Medical Illustration from Antiquity to 1600*. tr. G. Fulton-Smith. New York, 1970. esp. pp. 9-14. A. Z. Iskandar. "An Attempted Reconstruction of the Late Alexandrian Medical Curriculum." *Medical History* 20, 1976. pp. 235-58, esp. pp. 245-46. P. M. Jones. *Medieval Medical Miniatures*. London, 1984. pp. 38-39. T. W. Lentz and G. D. Lowry. *Timur and the Princely Vision. Persian Art and Culture in the Fifteenth Century*. Washington, 1989. passim. L. C. MacKinney and B. H. Hill. "A New Fünfbilderserie Manuscript—Vatican Palat. Lat. 1110," *Sudhoff Archiv für Geschichte der Medizin und der Naturwissenschaften* 48, 1964. pp. 323-30. M. Meyerhof. "Sultan Saladin's Physician on the Transmission of Greek Medicine," *Bulletin of the History of Medicine* 18, 1945. pp. 169-78. Y. V. O'Neill. "The Fünfbilderserie Reconsidered," *Bulletin of the History of Medicine* 43, 1969. Idem,

"The Fünfbilderserie—A Bridge to the Unknown." *ibid.*, 51, 1977. pp. 538-49. C. Rabin. "Ibn Jami' on the Skeleton" in E. Ashworth Underwood, ed., *Science, Medicine and History*. 2 vols., Oxford, 1953. I, pp. 177-202. G. A. Russell. "The Owl and the Pussy Cat. The Process of Cultural Transmission in Anatomical Illustrations—Manšūr. 'Itāqī and Shānizāde" in E. Ihsanoglu, ed., *The Transfer of Modern Science and Technology to the Muslim World*. Istanbul, 1992. pp. 180-212. Idem. "'Alī ibn al-'Abbās al-Majūsī on the Anatomy of the Eye. A Text Book Case" in C. Burnett and D. Jacquart, eds., *Constantine the African and 'Alī ibn al-'Abbās al-Majūsī. The 'Pantegni' and Related Works*. Leiden, 1994. pp. 247-65. Idem. "Ḥunayn b. Ishāq and Vesalius' Error. A Case of Conceptual Determinism in the History of Ocular Iconography." *History of Arabic Science and Philosophy. An International Journal*. Cambridge, 1996 (forthcoming). E. Seidel and K. Sudhoff. "Drei weitere anatomische Fünf-bilderserien aus Abendland und Morgenland." *Archiv für Geschichte der Medizin* 3, 1909. pp. 165-87, 347-48. K. Sudhoff. "Anatomische Sechsbilderserie in zwei persischen Handschriften." in *Ein Beitrag zur Geschichte der Anatomie im Mittelalter speziell der anatomischen Graphik nach Handschriften des 9. bis 15. Jahrhunderts*. Leipzig, 1908. pp. 52-73. plates XI-XV. XVIII (2). M. Ullmann. *Islamic Medicine*. Edinburgh, 1978. pp. 16-19. E. Wellesz. "An Early al-Šūfī Manuscript in the Bodleian Library in Oxford. A Study in Islamic Constellation Images." in *Ars Orientalis* 3, 1959. pp. 1-26.

(GUL A. RUSSELL)

EBN ESFANDIĀR. BAHĀ'-AL-DĪN MOḤAMMAD b. Ḥasan, historian, probably from Āmol, who flourished around the turn of the 7th/13th century. He is the author of the earliest surviving history of Ṭabarestān, on which he was engaged around 603/1206 (400 years after the martyrdom of Imam 'Alī al-Rezā, q.v.; Ebn Esfandiār. I, p. 203) and which he was still writing ten years later (I, p. 82). According to his own account, Ebn Esfandiār was in the service of the Bavandid (see ĀL-E BĀVAND) ruler Ḥosām-al-Dawla Ardašīr (d. 602/1206), who had questioned him about the king of Ṭabarestān called Gāvbāra. Sometime before 606/1209, Ebn Esfandiār went to Baghdad, which he left that year, and following news of the murder of Ardašīr's son, Našīr-al-Dawla Rostam, he proceeded to Ray. During a stay of two months, Ebn Esfandiār came across various passages about Gāvbāra in books belonging to Rostam b. 'Alī b. Šahrīār's library. Among these was a work by Abu'l-Ḥasan b. Moḥammad Yazdādī, called *'Oqad-al-seḥr wa qalā'ed-al-dorr*, which he translated from Arabic and was determined to use as the basis for a history of Ḥosām-al-Dawla, his ancestors, and descendants. Before finishing this with the help

A *Catalogue of Arabic manuscripts on Medicine and Science in the Wellcome Historical Medical Library*, London, 1967, p. 156. F. Keshavarz, *A Descriptive and Analytical Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the Wellcome Institute for the History of Medicine*, London, 1986, pp. 123-29, 340-42. L. C. MacKinney and T. Herndon, "American Manuscript Collections of Medieval Medical Miniatures and Texts," *Journal of History of Medicine* 17, 1962, pp. 284-307, esp. pp. 293, 295. Monzawī, *Noskähā* I, pp. 508-09, 585-87. Mošār, *Fehrest* I, col. 903; II, col. 2645. M. Najmābādī, *Fehrest-e ketābhā-ye čāpī-e fārsī-e ṭebbī wa fonūn-e vābasta ba ṭebb*, Tehran, 1342 Š./1963, col. 254. L. Richter-Bernburg, *Persian Medical manuscripts at the University of California*, Los Angeles, Malibu, 1978, pp. 46-53, nos. 32-39. Rieu, *Catalogue Manuscripts* II, pp. 467b, 470-71. For Majūsī, see P. de Koning, *Trois traités d'anatomie Arabes*, Leiden, 1903.

Secondary sources: E. G. Browne, *Arabian Medicine*, London, 1921, p. 93; tr. M. Rajab-niā as *Ṭebb-e eslāmī*, Tehran, 1351 Š./1972, p. 128. D. Brandenburg, *Islamic Miniature Painting in Medical Manuscripts*, Basel, 1982; 2nd ed., 1984, pp. 31-39, 211-215 (for the reproduction of some of the figures). C. Elgood, *A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate ... from the Earliest Times to the Year A.D. 1932*, London, 1951, pp. 332-47; repr. with corrections, Amsterdam, 1979. A. Fonahn, *Zur Quellenkunde der persischen Medizin*, Leipzig, 1920, pp. 3-4. M. Frank, "Manuscript Anatomic Illustration of the Pre-Vesalian Period," in L. Choulant, ed., tr., and annotated M. Frank, *History and Bibliography of Anatomic Illustration*, Chicago, 1920; rev. ed., New York, 1945, pp. 49-72. R. French, "An Origin for the Bone Text of the 'Five-Figure' Series," *Sudhoff Archiv für Geschichte der Medizin und der Naturwissenschaften* 68/2, 1984, pp. 143-57. B. Gray, *Persian Painting*, Lausanne, 1961, pp. 13-14. R. Herrlinger, *History of Medical Illustration from Antiquity to 1600*, tr. G. Fulton-Smith, New York, 1970, esp. pp. 9-14. A. Z. Iskandar, "An Attempted Reconstruction of the Late Alexandrian Medical Curriculum," *Medical History* 20, 1976, pp. 235-58, esp. pp. 245-46. P. M. Jones, *Medieval Medical Miniatures*, London, 1984, pp. 38-39. T. W. Lentz and G. D. Lowry, *Timur and the Princely Vision. Persian Art and Culture in the Fifteenth Century*, Washington, 1989, passim. L. C. MacKinney and B. H. Hill, "A New Fünfbilderserie Manuscript—Vatican Palat. Lat. 1110," *Sudhoff Archiv für Geschichte der Medizin und der Naturwissenschaften* 48, 1964, pp. 323-30. M. Meyerhof, "Sultan Saladin's Physician in the Transmission of Greek Medicine," *Bulletin of the History of Medicine* 18, 1945, pp. 169-78. Y. V. O'Neill, "The Fünfbilderserie Reconsidered," *Bulletin of the History of Medicine* 43, 1969. Idem,

"The Fünfbilderserie—A Bridge to the Unknown," *ibid.*, 51, 1977, pp. 538-49. C. Rabin, "Ibn Jami' on the Skeleton" in E. Ashworth Underwood, ed., *Science, Medicine and History*, 2 vols., Oxford, 1953, I, pp. 177-202. G. A. Russell, "The Owl and the Pussy Cat. The Process of Cultural Transmission in Anatomical Illustrations—Manšūr, 'Itāqī and Shānizāde" in E. Ihsanoglu, ed., *The Transfer of Modern Science and Technology to the Muslim World*, Istanbul, 1992, pp. 180-212. Idem, "'Alī ibn al-'Abbās al-Majūsī on the Anatomy of the Eye. A Text Book Case" in C. Burnett and D. Jacquart, eds., *Constantine the African and 'Alī ibn al-'Abbās al-Majūsī. The 'Pantegni' and Related Works*, Leiden, 1994, pp. 247-65. Idem, "Hunayn b. Ishāq and Vesalius' Error. A Case of Perceptual Determinism in the History of Ocular Iconography," *History of Arabic Science and Philosophy. An International Journal*, Cambridge, 1996 (forthcoming). E. Seidel and K. Sudhoff, "Drei weitere anatomische Fünfbilderserien aus Abendland und Morgenland," *Archiv für Geschichte der Medizin* 3, 1909, pp. 165-87, 347-48. K. Sudhoff, "Anatomische Sechsbilderserie in zwei persischen Handschriften," in *Ein Beitrag zur Geschichte der Anatomie im Mittelalter speziell der anatomischen Graphik nach Handschriften des 9. bis 15. Jahrhunderts*, Leipzig, 1908, pp. 52-73, plates XI-XV, XVIII (2). M. Ullmann, *Islamic Medicine*, Edinburgh, 1978, pp. 16-19. E. Wellesz, "An Early al-Šūfī Manuscript in the Bodleian Library in Oxford. A Study in Islamic Constellation Images," in *Ars Orientalis* 3, 1959, pp. 1-26.

(GUL A. RUSSELL)

EBN ESFANDIĀR, BAHĀ'-AL-DĪN MOḤAMMAD b. Ḥasan, historian; probably from Āmol, who flourished around the turn of the 7th/13th century. He is the author of the earliest surviving history of Ṭabarestān, on which he was engaged around 603/1206 (400 years after the martyrdom of Imam 'Alī al-Rezā, q.v.; Ebn Esfandiār, I, p. 203) and which he was still writing ten years later (I, p. 82). According to his own account, Ebn Esfandiār was in the service of the Bavandid (see ĀLE-BĀVAND) ruler Ḥosām-al-Dawla Ardašīr (d. 602/1206), who had questioned him about the king of Ṭabarestān called Gāybāra. Sometime before 606/1209, Ebn Esfandiār went to Baghdad, which he left that year, and following news of the murder of Ardašīr's son, Našīr-al-Dawla Rostam, he proceeded to Ray. During a stay of two months, Ebn Esfandiār came across various passages about Gāybāra in books belonging to Rostam b. 'Alī b. Šahrīār's library. Among these was a work by Abu'l-Ḥasan b. Moḥammad Yazdādī, called *'Oqad-al-seḥr wa qalā'ed-al-dorr*, which he translated from Arabic and was determined to use as the basis for a history of Ḥosām-al-Dawla, his ancestors, and descendants. Before finishing this with the help